

# بحثی در مبانی معرفتی

## تفاوت ربا و بهره بانکی

موسی غنی نژاد

انتقاد عالمانه و روشمند آقای سید عباس موسویان از مقاله این جانب تحت عنوان «تفاوت ربا و بهره بانکی» (چاپ شده در مجله نقد و نظر، شماره ۱۲) برای پیشبرد بحث مطرح شده، بسیار مغتنم است. عنوان مقاله انتقادی ایشان، «بهره بانکی همان رباست»<sup>۱</sup>، خود پاسخ پرصلابتی به پرسش طرح شده درباره تفاوت ربا و بهره بانکی است و گویای صراحت سخن و سلیقه نویسنده محترم مبنی بر اجتناب از حاشیه رفتن است که در سراسر نوشته ایشان خود را به خوبی نشان می دهد. برای کسی چون راقم این سطور که همیشه کوشیده است تا از چنین روش و سلیقه ای در بحثها پیروی کند، گفتگو با آقای موسویان کاری دلپذیر، اما در عین حال دشوار و خطیر است. از تذکرات فاضلانه ایشان درباره تاریخ اقتصادی صدر اسلام نکات جالبی آموختم که جای سپاس فراوان دارد. شکل مقاله انتقادی آقای موسویان از جهت رعایت روش علمی و امانت داری نسبت به مطالب مورد انتقاد بدون ایراد است. اما با این حال به نظر می رسد نکات مهمی از بحث مربوط به «تفاوت ربا و بهره بانکی» مورد غفلت واقع شده است. این غفلت، همچنان که خواهیم دید، اساساً ریشه در کم التفاتی (اگر نگوئیم بی التفاتی) نویسنده نسبت به رویکرد معرفت شناختی بحث دارد که در آغاز مقاله من بر آن تأکید شده بود و تقریباً همه استدلالهای مقاله «تفاوت ...» در چارچوب این رویکرد معنا پیدا می کرد. شاید اشکال کار از خود من بوده که در ابتدای نوشته،





توضیحی کافی دربارهٔ «اشتباه در ارزیابی مفاهیم» یا «خلط معرفت‌شناختی» نداده بودم و بدون بیان مقدمه‌ای نظری، به مصادیق و مثالها پرداخته بودم. در این نوشته می‌کوشم به رفع این نقیصه پرداخته، از این طریق به انتقادات و نتیجه‌گیریهای آقای موسویان در حد توان خود پاسخ دهم.

برخلاف تصور آقای موسویان، «روش معرفت‌شناسی» اکثفاً به «تحلیل نظری» صرف نیست،<sup>۲</sup> بلکه به معنای فرا رفتن از شرایط صوری حقیقت (منطق) و مطالعه نقش پیچیده فاعل معرفت در جریان معرفت است. ما در جای دیگری به مباحث معرفت‌شناختی در عرصه علم اقتصاد پرداخته‌ایم؛<sup>۳</sup> در این مجال تنگ‌تنها به برخی جنبه‌های مهم این رویکرد در رابطه با گفتگوی کنونی خود خواهیم پرداخت. معرفت‌شناسی بر این مشکل تأکید می‌نماید که مفاهیم به عنوان ابزار ارتباط و شناخت ذهن انسان نسبت به خود و عالم بیرونی، در تعامل یا رابطه دوسویه و پیچیده با موضوع شناخت قرار دارد و برخلاف آنچه ممکن است تصور شود، مفاهیم را نمی‌توان تصویر ساده و بی‌کم و کاست واقعیت در آینه ذهن انسان دانست. معرفت‌شناسی پسین (Apriori)، رشته علمی مستقلاً همانند فیزیک، زیست‌شناسی، اقتصاد و غیره نیست، بلکه ناظر بر مطالعه شرایط حصول و شکل‌گیری معرفت‌های معتبر (مفاهیم علمی) در هر کدام از شاخه‌های معرفت‌انسانی است. معرفت‌شناسی علم اقتصاد به مبانی مفاهیم اقتصادی، منشأ، جایگاه و حدود اعتبار آنها می‌پردازد. اقتصاد، علمی جدیدالتاسیس و دارای تاریخی کمتر از چند صد سال است؛ مفاهیم اصلی آن در چارچوب اندیشه مدرن شکل گرفته‌اند و از این رو دارای منزلت معرفتی معینی هستند که به رغم اشتراك لفظی در برخی موارد، اساساً با مفاهیم قدیمی تفاوت دارند. به سخن دیگر، برخی از مفاهیم علم اقتصاد، همانند سایر علوم مدرن، کاملاً تازگی دارند و در اندیشه قدما نمی‌توان سراغی از آنها گرفت؛ مانند مفهوم تخصیص بهینه منابع، مکانیسم قیمت‌ها، حداکثر کردن مطلوبیت، نرخ‌نهایی جایگزینی و جز آن. اما برخی دیگر از مفاهیم این علم ظاهراً در اندیشه قدیم نیز حضور داشته‌اند؛ مانند مفهوم ثروت، کار، بازار، سرمایه و جز آن. خلط معرفت‌شناختی، عمدتاً در خصوص این گروه اخیر از مفاهیم صورت می‌گیرد و ریشه در لغزیدن از اشتراك لفظی به اشتراك معنایی دارد.

منشأ ثروت نزد قدما (مانند ارسطو) طبیعت بود و مقصد آن در محدودهٔ «نیازهای طبیعی» انسان تعریف می‌شد؛ یعنی هر آنچه یکی از این نیازها را برآورده سازد. در اندیشه اقتصادی مدرن منشأ ثروت، کار و صنعت انسانی و مقصد آن، خواسته‌های افراد اعم از نیازهای اساسی یا غیر آن است. در اندیشه قدما، ثروت امری طبیعی، داده شده و معین از قبل است، در حالی که در اندیشه مدرن، ثروت تابعی

است از میزان فعالیت انسانها و چگونگی تخصیص منابع. واضح است که این دو مفهوم متفاوت از ثروت، به نتایج نظری و عملی کاملاً متفاوتی منجر می شود و یکسان انگاشتن آنها از لحاظ علمی، خلط معرفت شناختی فاحشی است که شیوه علمی تحلیل مسائل را دچار نقصان جدی می سازد. تصور ثروت به مفهوم قدیمی کلمه، مستلزم اولویت دادن به مسأله توزیع در روابط اجتماعی میان انسانهاست. زیرا مقدار آن، ثابت (طبیعی) و مستقل از اراده و فعل انسان تلقی می شود؛ در حالی که اندیشه مدرن به ناگزیر اولویت را به تولید می دهد. زیرا به ثروت به عنوان محصول کار و صنعت انسان می نگرد؛ به طوری که مقدار آن تابع اراده و عمل آحاد جامعه است. بنابراین یک حکم اخلاقی یا دینی درباره ثروت، اگر ناظر بر مفهوم قدیمی آن باشد، الزاماً نمی توان آن را بدون در نظر گرفتن مقتضیات زمانی و مکانی و فلسفه حکم، به مفهوم مدرن ثروت تعمیم داد. این تعمیم به معنای ارتکاب خلط معرفت شناختی است. البته باید توجه کرد که این سخن به این معنا نیست که قدما در اندیشه ها و مفاهیم خود بر خطا بودند و میراث به جای مانده از آنها (سنت) فاقد ارزش است. آنچه پیشرفت بشر را میسر ساخته تکیه بر سنتهای حسنه و کنار نهادن سنتهای مذموم و غیر کارآمد است. تحول مفاهیم و اصلاح نهادها در درون سنت تحقق می یابد نه در بیرون از آن یا علیه آن. ۴ مفاهیم، محصول مقتضیات زمانی، مکانی و عملی زندگی مادی و معنوی انسانها، به عنوان فاعل شناخت هستند. برحسب مقتضیات زندگی اجتماعی در جوامع قدیمی، بعضی از انسانها برده تلقی می شدند و برخی قواعد عرفی، حقوقی و نیز احکام اخلاقی و دینی نیز روابط میان بردگان و دیگر انسانها را معین می نمود. اندیشه مدرن مفهوم برده را بر نمی تابد؛ زیرا همه انسانها را دارای حقوق فطری و طبیعی (حقوق بشر) ناگسستی می داند که در تناقض با تصور انسان به عنوان برده است. برحسب مقتضیات جامعه مدرن که خود کم و بیش محصول اندیشه مدرن است، نهاد بردگی ممتنع است. از این رو، مفهوم بردگی و نیز قواعد و احکام مربوط به آن در جامعه مدرن جایی ندارد. البته احتمالاً هستند کسانی که در گوشه و کنار جوامع مدرن با آنها همانند برده ها رفتار می شود، اما این رفتارها خلاف عرف و قانون است و واضح است که برای تنظیم اعمال خلاف قانون نمی توان قواعد یا احکام حقوقی تصور نمود. خلط معرفت شناختی، زمانی به وجود می آید که ما احکام حقوقی و شرعی مربوط به برده ها را بدون در نظر گرفتن مقتضیات جامعه امروزی و فلسفه احکام، در روابط کنونی میان انسانها جاری و ساری بدانیم. رباخواری به عنوان پدیده ای اجتماعی، همانند پدیده برده داری، محصول مذموم برخی مقتضیات زندگی در جوامع قدیمی است و مفهوم ربا گویای نوعی رابطه کلی میان وام دهنده و





وام گیرنده برحسب مقتضیات آن جوامع است. احکام اخلاقی و شرعی مربوط به ربا ناظر بر این مفهوم از ریاست. کوشش من در مقاله «تفاوت ربا و بهره بانکی» معطوف به نشان دادن این مطلب بود که مفهوم ربا، همانند مفهوم برده، در چارچوب اندیشه مدرن جایی ندارد. زیرا ساختار و کارکرد جامعه مدرن به گونه ای است که پدیده ربا در آن منزلت پایداری ندارد. در آن مقاله اشاره بر این داشتم که چگونه از لحاظ تاریخی با گسترش نظام بانکداری جدید، پدیده رباخواری در جوامع مدرن بتدریج از میان رفت. آقای موسویان ملاحظات موضوع شناختی بنده را در خصوص تفاوت ربا و بهره در کل مردود دانسته اند و با بررسی و ردّ دو فقره از دلایل اصلی و توضیحات من در این خصوص، تاکید ورزیده اند که بهره بانکی همان ریاست. بررسی دیدگاههای ناقد محترم می تواند به روشن شدن بحث و نیز نکات مکتوم رویکرد معرفت شناختی مقاله اول کمک کند.

آقای موسویان به تعریف اقتصادی مورد قبول و رایج ربا، یعنی «درآمد قطعی از پیش تعیین شده»، ایراد وارد کرده و آن را تعریفی کلی ندانسته اند و می گویند این تنها نوعی از انواع ریاست و تعریف ربا براساس آیات و روایات «عبارت است از اشتراط چیزی غیر از اصل سرمایه و اصل مالی که قرض داده شده است».<sup>۵</sup> ایشان در ادامه چنین نتیجه گیری می کنند که، «ملاک و معیار ربا در اسلام گرفتن هر نوع چیز زیادی بر اصل قرض است، اعم از این که میزان و مقدار آن زیادی قطعی و ثابت باشد یا غیر قطعی و متغیر. پس ربای محرم در اسلام هم شامل درآمدهای قطعی جوامع سنتی می گردد و هم شامل درآمدهای متغیر جوامع مدرن و پیشرفته.»<sup>۶</sup> حتماً آقای موسویان قبول دارند که در دنیای امروز اکثر قریب به اتفاق وامها پولی است و پول کالایی مدتهاست که منسوخ شده و همه پولها امروزه پولهای اعتباری است. واضح است که ارزش پول اعتباری را صرفاً براساس قدرت خرید آن یا ارزش نسبی آن در برابر کالاها و خدمات می توان اندازه گرفت. زمانی که تورم وجود دارد یا قیمت‌های نسبی تغییر می یابد، قدرت خرید پول یا ارزش آن تغییر می یابد. اگر قرض به صورت کالا یا پول کالایی داده شود - همچنان که در ایام قدیم رایج بود - اندازه گیری «چیزی زیادی بر اصل قرض» آسان است، اما اگر قرض به صورت پول اعتباری باشد مساله متفاوت خواهد بود. چون ممکن است وام دهنده به رغم آن که ظاهراً «چیزی زیادی بر اصل قرض» می گیرد در عمل چیز کمتری عایدش شود. زیرا ارزش پول در اثر تورم و نیز تغییر قیمت‌های نسبی ممکن است کاهش یافته باشد. آقای موسویان در تعریف ربا بر مفهوم اشتراط تاکید می ورزند، اما باید توجه داشت که به طور کلی در مشارکت نیز نوعی اشتراط وجود دارد که تعیین کننده نسبت تقسیم سود یا زیان حاصل

از فعالیت مورد مشارکت است. همان طور که آقای موسویان نوشته اند اشتراط، زمانی منتهی به ربا می شود که ناظر بر «چیزی زیادی بر اصل قرض» باشد. اما برای فهمیدن زیادی بودن چیزی بر اصل قرض باید بتوان آن چیز را اندازه گرفت. اندازه گیری ارزش پول اعتباری تنها از یک طریق ممکن است و آن تعیین قدرت خرید یا ارزش نسبی پول نسبت به کالاها و خدمات است. بنابراین در یک اقتصاد مبتنی بر پول اعتباری (اقتصاد مدرن) برای فهمیدن این که اشتراط ناظر بر چیزی زیادی بر اصل قرض است یا نه، ناگزیر باید به قدرت خرید پول یا ارزش واقعی آن متوسل شد و نه ارزش اسمی آن؛ زیرا اندازه گیری پول اعتباری با خود آن (ارزش اسمی) چیزی جز لغو منطقی نیست.

سؤال اینجاست که آقای موسویان با آن که در انتهای مقاله خود به ظالمانه بودن روابط ربوی اشاره کرده اند و ظاهراً قبول دارند که فلسفه احکام مربوط به ربا چیزی جز نفی روابط ظالمانه میان انسانها نیست، چگونه درباره ظلمی که ممکن است از صفر کردن نرخ بهره اسمی ناشی شود، سخنی نمی گویند؟ وقتی که قرض الحسنه ای را به شکل پول اعتباری از کسی دریافت می کنیم و پس از مدت زمانی که طی آن سطح قیمتها افزایش یافته، همان مبلغ اسمی را به او باز می گردانیم آیا در حق او ظلمی روا نداشته ایم؟ تسری حکم مربوط به پول کالایی به پول اعتباری و نادیده گرفتن نتایج عملی آن، آیا به معنای دور شدن از فلسفه حکم و اکتفا به ظواهر نیست؟

آقای موسویان با توسل به قراین و شواهد تاریخی بر این نکته پای می فشارند که «در اقتصاد صدر اسلام نه تنها قیمتهای نسبی، بلکه سطح عمومی قیمتها نیز در تغییر و تحول بود و از این جهت هیچ فرقی بین جوامع مدرن پیشرفته و جوامع سنتی دوران باستان، دست کم در عربستان، وجود ندارد.»<sup>۷</sup> اشتباه معرفت شناختی پژوهشگر محترم را به روشنی می توان در این نقل قول و در گفتارهای مشابه آن، ملاحظه نمود. ایشان ظاهراً تمایزی میان واقعیتها و مفاهیم (یا صورتهای معقول) قائل نیستند و از قیمتهای نسبی، سطح عمومی قیمتها، تورم و مانند آن در صدر اسلام، طوری سخن می گویند که گویا این مفاهیم مدرن و صورتهای معقول تشکیل یافته در اندیشه دوران جدید، در آن زمان نیز وجود داشتند. همان گونه که آقای موسویان می دانند مفهوم سطح عمومی قیمتها ناظر بر شاخص گیری (قرار دادن یک سال مبنا برای مقایسه) و تعیین میانگین وزنی تغییرات قیمتهای کالاها و خدمات گوناگون موجود در جامعه است. آیا می توان مدعی شد که این صورت معقول (سطح عمومی قیمتها) در اندیشه های انسانهای صدر اسلام نیز وجود داشته است؟ صرف وجود یک واقعیت، الزاماً دلیل بر وجود مفهوم یا صورت معقول آن واقعیت نیست. قانون سقوط اجسام در همه زمانها در این کره





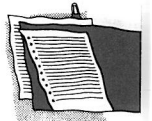
خاکی وجود داشته و عمل می‌کرده، اما صورت معقول آن تنها در دوران جدید و با نیوتن به وجود آمد و موضوع اندیشه و داوری انسانها قرار گرفت. انسانها با واقعیات زندگی می‌کنند، اما اندیشه و داوری درباره واقعیات مبتنی بر مفاهیم و صورتهای معقول است و نه خود واقعیات. این که در صدر اسلام قیمتها تغییر می‌کردند، واقعیتی است غیر قابل انکار. البته ابعاد و اهمیت این تغییرات قابل قیاس با جوامع مدرن نیست. اما از این واقعیت نمی‌توان نتیجه گرفت که مفهوم قیمتهای نسبی، سطح عمومی قیمتها و تورم نیز در آن زمان وجود داشته و موضوع اندیشه و داوری انسانها قرار می‌گرفته است. یکی از اشتباهات معرفت‌شناختی اساسی آقای موسویان این است که مفاهیم امروزی علم اقتصاد را به دنیای قدیم یا صدر اسلام تعمیم می‌دهند و این گونه القا می‌کنند که گویا این مفاهیم اقتصادی در آن زمان نیز وجود داشته و ابزار تحلیل و قضاوت انسانها بوده است. ایشان در ترجمه روایات صدر اسلام، در موارد متعددی در برابر واژه «مال» عربی، اصطلاح «حجم پول» را به کار برده‌اند و در این مورد همانند موارد مشابه دیگر، خلط معرفت‌شناختی فاحشی را مرتکب شده‌اند. درست است که در جوامع قدیمی به علل مختلف مانند کشف معادن طلا و نقره، جنگ و غارت و غیره، مقدار پول یا پولهای کالایی رایج، کم و زیاد می‌شد و بنابراین قیمتهای کالاها را تحت تاثیر قرار می‌داد، اما از این واقعیت تاریخی نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که مفهوم «حجم پول» به عنوان ابزار تحلیل اقتصادی در اذهان اندیشمندان آن زمان وجود داشته است. واژه «مال» مفهوم کلی و مبهمی است ناظر بر معانی متعددی از قبیل موضوع مالکیت، کالا، سرمایه و پول که خود آقای موسویان به تفاریق، این معادلها را برای آن واژه به کار برده‌اند. اینکه واژه «مال»، مشترک لفظی است دال بر این است که مفهوم مستقل، معین و مشخصی از این معانی در زبان عربی آن زمان وجود نداشته است. اگر مفهوم مشخص و معینی از حجم پول، تورم و سرمایه و مانند آن در آن زمان وجود می‌داشت، یقیناً واژگان یا اصطلاح متمایز و مستقلی برای آنها ایجاد می‌شد.

نکته معرفت‌شناختی مهم دیگری که آقای موسویان از آن غفلت کرده‌اند این است مفاهیم علمی مانند حجم پول، نرخ تورم، هزینه فرصت و مانند آن، همگی در چارچوب یک منظومه فکری معین معنا پیدا می‌کنند و خارج از پارادایم (های) حاکم بر آن منظومه فاقد معنا و کاربرد علمی هستند. پارادایم حاکم بر علم اقتصاد مدرن عبارت است از نظام به هم پیوسته‌ای از مجموعه روابط مربوط به تولید و مبادله کالاها و خدمات که دربرگیرنده همه عرصه‌ها و پدیده‌های اقتصادی اعم از تولیدی، تجاری، مصرفی و نیز پدیده‌های پولی است. مفهوم سرمایه‌تولیدی در چارچوب این پارادایم که در آن

رابطه و وثیقی میان تجارت و تولید وجود دارد، قابل تصور است. یعنی در چشم انداز چنین پارادایمی است که می توان پول را یک عامل تولیدی (سرمایه) تلقی نمود. من در مقاله پیشین بر این نکته تاکید داشتم که نرخ بهره در اقتصاد مدرن بستگی به بازدهی نهایی سرمایه تولیدی از یک سو، و میل نهایی به پس انداز از سوی دیگر دارد. با این تعریف، مفهوم بهره تنها در پارادایم علم اقتصاد معنا دارد و طبیعتاً در اندیشه قدیمی که فاقد چنین پارادایمی است جایی ندارد. به سخن دیگر، مفهوم یا صورت معقول بهره - برحسب تعریف فوق - در صدر اسلام وجود نداشت و نمی توانست وجود داشته باشد. بنابراین نمی توان مدعی وجود احکام مستقل و مستقیم درباره بهره و نیز سایر مفاهیم علم اقتصاد در صدر اسلام شد. به صرف اشتراك لفظی یا شباهت ظاهری نمی توان احکام مربوط به ربا را در خصوص بهره، که مفهوم و کارکردی کاملاً متفاوت دارد، صادق دانست.

در بحث موضوع شناختی تفاوت میان دو مفهوم ربا و بهره، من بر این نکته اساسی تاکید داشتم که منشأ بهره بانکی و به طور کلی نظام بانکی مدرن، در سپرده گذاری (ابتدا نزد صرافهای قرون وسطی) است و سپرده گذاری پدیده ای مدرن است که در دورانهای مورد نظر آقای موسویان اصلاً وجود نداشته است. از لحاظ تاریخی می توان به وضوح مشاهده نمود که سپرده گذاری و نظام بانکداری مبتنی بر آن به موازات پدیده وام دهی ربوی رشد کرده و در نهایت، در تقابل با آن قرار گرفته است. تاریخ اقتصادی اروپا آشکار می سازد که چگونه با توسعه نظام سپرده گذاری و بانکداری جدید، پدیده رباخواری رو به افول و نابودی نهاد. آقای موسویان بدون توجه به این واقعیتها، ادعا می کنند که بسیاری از پدیده ها و مفاهیم اقتصادی مدرن در صدر اسلام نیز وجود داشته و احکام شارع ناظر بر آنها نیز بوده است. ایشان می نویسند: «گروهی در زمان جاهلیت (قبل از اسلام) همانند بانکهای امروزی عمل می کردند: از یک طرف قرض با بهره می گرفتند و از طرف دیگر آن را با بهره بیشتری قرض می دادند و تنها منبع درآمدشان از این راه بود.»<sup>۸</sup> صرف وجود عده ای که به عنوان واسطه مالی عمل می کردند، دلیل بر وجود نظام بانکداری یا نظامی همانند بانکهای امروزی نیست. اولاً نظام بانکی مدرن از جهت تامین منابع، اساساً مبتنی بر سپرده گذاری است و نه وام گیری. هر واسطه مالی را نمی توان بانک تلقی کرد. نظام بانکداری براساس سپرده پذیری شکل می گیرد و ناظر بر مدیریت کارآمد نقدینگی است که بخشی از آن به صورت پول اعتباری توسط خود نظام بانکی ایجاد می شود. عمل سپرده گذاری را از لحاظ اقتصادی و حقوقی، نمی توان با وام دهی یکسان تلقی کرد. سپرده گذار به بانک وام نمی دهد، بلکه اندوخته خود را به





امانت نزد بانک می‌گذارد و هر زمان می‌تواند امانت خود را باز پس گیرد. عملیات بانکی صرفاً وام دادن سپرده‌های موجود نیست، بلکه بانکدار با مسئولیت خود دست به ایجاد پول اعتباری می‌زند و می‌کوشد مجموعه نقدینگی خود را با در نظر گرفتن عوامل متعدد به نحو کارآمدی اداره کند. از این رو می‌توان گفت که به رغم شباهت ظاهری، عملیات واسطه‌های مالی در صدر اسلام، چندان ربطی به بانکداری به مفهوم امروزی کلمه ندارد.

ثانیاً، یکسان انگاشتن تعداد معدودی واسطه مالی با نظام بانکی - صرف نظر از تفاوت ماهوی میان آنها - همانند یکسان انگاشتن قطره و دریاست. دریا از مجموعه قطره‌های آب تشکیل شده و به عبارتی، دریا همان خواص قطره را دارد؛ اما قطره دریا نیست و کارکردهای آن را ندارد: در قطره نمی‌توان شنا کرد و نمی‌توان کشتی رانی نمود. دریا ویژگیها و کارکردهایی کاملاً متفاوت از قطره برای انسان دارد. غفلت از این تفاوت آشکار، نه تنها خلط معرفت شناختی، بلکه فراتر از آن، اشتباهی هستی‌شناختی است. آقای موسویان آنجا هم که از سرمایه سخن می‌گویند دچار چنین اشتباهی می‌شوند. شکی نیست که سرمایه تجاری در میان اعراب جاهلی (بخصوص در مکه) و نیز پس از آن در صدر اسلام وجود داشت، اما نظام مبتنی بر سرمایه یعنی نظام اقتصاد بازار یا به اصطلاح، سرمایه داری هنوز به وجود نیامده بود. تنها در یک نظام اقتصاد بازار گسترده است که پول و وسایل تولیدی (سرمایه فیزیکی) می‌توانند به سرعت و به راحتی قابلیت تبدیل پذیری به هم را پیدا کنند و تنها در این صورت است که بازار سرمایه شکل می‌گیرد و می‌توان از سرمایه به مفهوم کلی آن، اعم از سرمایه تجاری، پولی، کالایی و تولیدی سخن گفت. مفاهیمی چون بازدهی سرمایه (یا بازدهی نهایی سرمایه)، قیمت سرمایه (نرخ بهره) در بازار، هزینه فرصت و نظایر آن که در علم اقتصاد مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند، همگی ناظر بر پدیده‌های یک نظام اقتصاد بازار گسترده است؛ نظامی که در برگیرنده کلیه عرصه‌های فعالیت اقتصادی اعم از تولید و تجارت است. اقتصاد صدر اسلام به رغم آن که تجارت در آن نقش مهمی داشت، یک نظام اقتصاد بازار نبود. روابط بازار در آن محدود به عرصه توزیع (تجارت) بود و عرصه تولید اساساً خارج از این روابط قرار داشت. از این رو، سرمایه در آن زمان تنها به صورت سرمایه تجاری قابل تصور بود و سرمایه تولیدی در نظام فکری انسانهای آن روزگار نمی‌توانست جایی داشته باشد. آقای موسویان طوری سخن می‌گویند که گویا در اندیشه انسانهای صدر اسلام همه مفاهیم علم اقتصاد جدید حی و حاضر بوده و در داوریه و احکام صادر شده همه آنها ملحوظ شده؛ غافل از این که لوازم و اسباب وجود این مفاهیم (یعنی مبنای



هستی شناختی آنها) فراهم نبوده تا این مفاهیم در ذهنها شکل گیرند و قابل تصور باشند. پدیده‌هایی چون سپرده‌گذاری و نظام بانکداری مبتنی بر آن، و یا بازار سرمایه (اعم از تجاری و تولیدی) و پدیده‌های تبعی ناشی از آنها، مانند نرخ بهره، در صدر اسلام وجود نداشت؛ از این رو طبعاً مفاهیم و صورتهای معقول این پدیده‌ها نیز که بتوان با آنها درباره‌ی این پدیده‌ها اندیشه و داوری نمود نمی‌توانست وجود داشته باشد.

به این ترتیب اگر بپذیریم که پدیده‌های نوینی مانند سپرده‌گذاری، بانکداری، نرخ بهره‌ی سرمایه و مانند آن در صدر اسلام وجود نداشت و از این رو، احکام شرعی دست اول درباره‌ی آنها در دسترس نیست و بعلاوه، شبهه‌های قوی به لحاظ شباهت ظاهری برخی پدیده‌های قدیم و جدید (مانند ربا و بهره) به وجود آمده که نیاز مبرمی به توضیح و برطرف نمودن آنهاست، ظاهراً تنها راهی که می‌ماند رجوع به فلسفه‌ی احکام است. مثلاً با توجه و دقت در این موضوع که به چه علت ربا تحریم شده و شارع میان ربا و بیع تمایز قائل شده، شاید بهتر بتوان درباره‌ی بهره‌ی سرمایه داوری نمود. همان‌گونه که آقای موسویان در انتهای مقاله‌ی خود تأکید می‌ورزند پدیده‌ی ربا به جهت ظالمانه بودنش در اسلام حرام دانسته شده است.<sup>۹</sup> متأسفانه آقای موسویان به جای پرداختن به چگونگی ظالمانه بودن روابط مبتنی بر ربا در دنیای صدر اسلام، تنها ظالمانه بودن بهره‌ی بانکی در دنیای جدید را مورد توجه قرار داده‌اند. در هر صورت ما برای روشن شدن بحث، ابتدا به نقش اقتصادی و اجتماعی ربا در دنیای قدیم اشاره می‌کنیم و سپس نکات مورد نظر آقای موسویان را در مورد بهره‌ی بانکی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اغلب مورخان، از هر فکر و عقیده‌ای، بر این نکته اذعان دارند که وام‌های ربوی در دنیای قدیم اغلب موجب بدبختی و فلاکت وام‌گیرنده و به طور کلی گسترش روابط ظالمانه میان انسانها می‌شده است. شیوع رباخواری در میان اعراب جاهلی، ظلم در حق وام‌گیرندگان در مانده را به حد اعلی رسانده بود. «رباخواران قریش فقرای مکه و اهل بادیه را در واقع غارت می‌کردند. در مواقع تنگدستی، بدهکار غالباً از پا در می‌آمد و خود و کسانش برده و مزدور طلبکار می‌شدند. اینها موظف بودند برای او مجانی کار کنند و با این بیگاری وام خویش را نیز پردازند. وام را به تفاریق از دسترنج خویش می‌دادند و ضریبه یا خراج نام داشت.»<sup>۱۰</sup> این روابط ظالمانه حد و حصری جز میزان زورگویی وام‌دهنده نداشت، «چنانکه ربا حتی به صورت اضعاف مضاعف که داشت رایج بود و نوعی معامله شمرده می‌شد و بسا که تاجر قریش در این کار مروت عربی را هم فراموش می‌کرد.»<sup>۱۱</sup> بنابراین، برخلاف آنچه آقای موسویان نوشته‌اند، نرخ ربا در همه‌ی موارد «بستگی تام به سودآوری





سرمایه در حرفه تجارت<sup>۱۲</sup> نداشت و اغلب وام گیرندگان نه تاجر، بلکه فقرا و درماندگانی بودند که وام را نه برای تجارت، بلکه برای رفع حاجتهای ضروری و پیش بینی نشده درخواست می کردند و توان چانه زنی در خصوص میزان ربا و تطبیق آن با نرخ سود تجارت نداشتند. در قرض ربوی همیشه وام گیرنده در معرض این بوده است که مورد اجحاف قرار گیرد. از این رو احکام شرعی در خصوص ربا عمدتاً ناظر بر حمایت از حقوق و منافع وام گیرنده است. اما در اقتصاد دنیای جدید که بخش مهمی از پس اندازهای افراد جامعه به صورت سپرده نزد بانکها نگهداری می شود و این سپرده ها عمدتاً متعلق به افراد با درآمد متوسط و پایین است، نمی توان احکام مربوط به ربا را بدون توجه به فلسفه احکام در خصوص آنها صادق دانست. زیرا در یک چنین دنیایی این سپرده گذاران، یا به عبارتی وام دهندگان نهایی، هستند که اساساً در معرض اجحاف قرار دارند و نه وام گیرندگان که بخش بزرگی از آنها پیمانکارها و صاحبان بنگاهها، سرمایه ها و املاک هستند.

آقای موسویان بدون توجه به فلسفه حکم - یعنی منع روابط ظالمانه میان انسانها - و در تناقض با سخن خود در بخش نهایی مقاله، می نویسند: «آنچه در صدر اسلام به عنوان «ربا» تحریم گردید چیزی جز درآمد اسمی مورد توافق طرفین نبود؛ یعنی همان پدیده ای که امروزه به عنوان بهره اسمی در بانکداری نظام سرمایه داری رایج است.»<sup>۱۳</sup> لازم به تأکید مجدد نیست که وارد کردن مفهوم مدرن «درآمد اسمی» به دنیای صدر اسلام متضمن اشتباه معرفت شناختی است و این شبهه را القا می کند که گویا مفهوم «درآمد اسمی» در میان اعراب آن زمان پدیده ای شناخته شده و قابل اندازه گیری (در مقابل «درآمد واقعی») بوده و طرفین بر سر آن به توافق می رسیدند. گذشته از این، سخن نویسنده محترم متأسفانه این شبهه را نیز القا می کند که گویا حکم شرعی درباره ربا صرفاً دغدغه ظواهر را داشته است و توجهی به این که در روابط ربوی میان انسانها در واقع امر چه می گذرد (تغییرات درآمد واقعی) ننموده است. اگر فلسفه حکم تحریم ربا ناظر بر نفی روابط ظالمانه است، در این صورت تغییرات درآمد واقعی را نمی توان نادیده گرفت. مسکوت بودن مفهوم درآمد واقعی در حکم مربوط به ربا تنها یک علت می تواند داشته باشد و آن این که اصلاً چنین مفهومی در اذهان انسانهای آن زمان شکل نگرفته بود (و اساساً مبنای عینی شکل گرفتن آن فراهم نبود). از این رو قضاوت درباره چیزی که وجود نداشت نمی توانست معنایی داشته باشد. تعمیم مفاهیم مدرن به دنیای صدر اسلام، پرسشهای دشواری را در برابر آقای موسویان می نهد که گمان نمی رود در چارچوب اندیشه ایشان، پاسخهای منطقی منسجمی به آنها بتوان داد. ایشان که

مطالعات تاریخی مبسوطی دربارهٔ صدر اسلام دارند آیا می‌توانند نمونه‌ای را نشان دهند که وام‌دهنده به علت کاهش ارزش مبلغ وام داده شده در طول زمان (تورم یا تغییر قیمت‌های نسبی) مظلوم واقع شده باشد؟ آیا در صدر اسلام، پدیده‌ای همانند سپرده‌گذاران امروزی ما که ارزش سپرده‌هایشان روز به روز تقلیل می‌یابد سراغ دارند؟ حکم شارع دربارهٔ ظلمی که به سپرده‌گذاران می‌رود چیست؟ آیا شارع تنها دغدغهٔ وضع وام‌گیرندگان را داشته است؟ آقای موسویان تصور نمی‌کنند که اگر همانند سپرده‌گذاران امروزی در جامعهٔ ما، در آن روزگار نیز سپرده‌گذارانی وجود داشتند که به علت تورم، ارزش داراییهای نقدیشان کاهش می‌یافت، عدالت حکم می‌کرد که شارع برای حفظ حقوق آنان حکم دیگری دهد؟ آیا فقدان حکم دربارهٔ حقوق سپرده‌گذاران دلیل بر این نیست که اساساً پدیدهٔ سپرده‌گذاری و تورم در آن روزگاران وجود نداشت؟ یا دست کم، مفهوم یا صورت معقول آنها به وجود نیامده بود؟

حال بهتر است به استدلال آقای موسویان در خصوص ظالمانه بودن قیمت‌گذاری پول و سرمایه براساس نظام بهره‌یا به طور خلاصه، ظالمانه بودن نظام بانکداری مدرن پردازیم. ایشان می‌نویسند: «تامین سرمایه براساس نظام بهره نوعی قمار است.»<sup>۱۴</sup> به این معنا که، «بنگاههایی که در شرایط رونق اقتصادی یا تورمی تحت تأثیر جو عمومی اقدام به استقراض با نرخ بهره‌های بالا کرده و سرمایه‌گذاری می‌کنند، بعد از ورود اقتصاد به دورهٔ رکود خود را تنها و بی‌کس می‌یابند؛ از یک طرف باید بهره‌ای را که، بدون ارتباط با بازدهی واقعی سرمایه در شرایط کنونی، متعهد شده‌اند بپردازند، و از طرف دیگر به فکر پیدا کردن بازاری برای فروش کالاهای انبار شدهٔ خود باشند. اینجاست که به ناچار تن به ورشکستگی می‌دهند و به دنبال خود مؤسساتی را نیز که وام و اعتبار در اختیار آنها قرار داده بودند مسأله‌دار می‌سازند و در نهایت کل اقتصاد را وارد بحران مالی می‌کنند.

در طرف مقابل، وقتی که بانکها در دورهٔ رکود، منابع مالی سپرده‌گذاران را با بهره‌های پایین به صورت وام و اعتبارات بلندمدت در اختیار بنگاهها می‌گذارند، بعد از سپری شدن دورهٔ رکود احساس می‌کنند که متاع خود را ارزان فروخته‌اند. و این مطلب است که نظام بهره را ظالمانه کرده است.»<sup>۱۵</sup> به دنبال این سخن، راه حلی که ایشان پیشنهاد می‌کنند چیزی جز نظام مشارکتی نیست؛ «به این معنی که صاحبان پول و صاحبکاران اقتصادی اگرچه براساس معیار سود انتظاری اقدام به سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ لکن متعهد می‌شوند که سود و زیان ناشی از عملکرد فعالیت خودشان را با هم تقسیم کنند. این شیوه از توزیع درآمد بین عامل کار و سرمایه علاوه بر این که تقسیم درآمد را بین





این دو عامل اساسی تولید متناسب با عملکرد و نقش آفرینی هر یک در فعالیت مذکور می‌کند، به دلیل همراهی صاحب سرمایه با صاحبکار اقتصادی، روند سرمایه‌گذاری و به دنبال آن تولید و اشتغال و توسعه اقتصادی را از رشد با ثبات و قابل توجهی برخوردار می‌گرداند. «۱۶

استدلال فوق درباره ظالمانه بودن نظام بهره‌نشان می‌دهد که تصویری که نویسنده محترم از کل نظام اقتصادی در جوامع مدرن در ذهن خود دارند، غیر دقیق یا بهتر بگوییم خلاف واقع است. واقعیت این است که نظام اقتصادی مدرن اساساً نظام مبتنی بر رقابت است. رقابت، خواه ناخواه، برنده و بازنده دارد و ورشکستگی برخی از بنگاهها جزئی از منطق نظام بازار یا به عبارتی، بخشی از نتایج از پیش پذیرفته شده قواعد بازی (رقابت) است. دوره‌های تجاری که به صورت رونق، رکود و احیاناً بحران بروز می‌کند، علل متعددی می‌تواند داشته باشد که یکی از آنها یقیناً عملکرد نامناسب نظام اعتباری است. اما نباید تصور کرد که بهره، علت الکل همه مشکلات اقتصادی است و با از میان برداشتن آن کلیه مسائل حل می‌شود. بنگاهی که تصمیم به تولید می‌گیرد و استراتژی معینی را برای تامین منافع خود پی می‌ریزد، بهره سرمایه را به عنوان بخشی از هزینه تولید، همانند سایر هزینه‌های تولید، تلقی می‌کند. بالا بودن نرخ بهره برای مدیران بنگاه، گویای این معناست که یکی از منابع تولید (سرمایه) به طور نسبی کمیاب‌تر و از این رو گران‌تر شده است و بنگاه بهتر است سیاستهای خود را طوری تنظیم کند که در استفاده از این منبع کمیاب‌تر صرفه جویی نماید. بنابراین اگر استراتژی برخی از بنگاهها با شکست مواجه می‌شود و ناچار تن به ورشکستگی می‌دهند، از این روست که نتوانسته‌اند از منابع کمیاب استفاده بهینه‌ای بنمایند یا به سخن دیگر، سیاستهای مناسبی در مورد کمیابی منابع تولیدی اتخاذ نکرده‌اند. واضح است که هیچ‌گاه همه بنگاهها ورشکست نمی‌شوند و عموماً آن دسته از بنگاهها دچار مشکل می‌شوند که یا ارزیابی هزینه-نفع مناسبی نتوانسته‌اند انجام دهند و یا عوامل اساساً غیرقابل پیش‌بینی در سرنوشت آنها به طور ناخواسته مؤثر واقع شده است. نرخ بهره عبارت است از قیمت سرمایه در بازار، و این قیمت همانند سایر قیمتها در بازار، اغلب در نوسان است. اطلاق صفت ظالمانه به نتایج تغییرات قیمت سرمایه در بازار (نرخ بهره) همان قدر معنادار یا بی‌معناست که نتایج ناشی از تغییرات سایر قیمتها در بازار. در هر فرآیند رقابتی، ناگزیر عده‌ای می‌بازند و عده‌ای می‌برند؛ اگر در این فرآیند قواعد بازی کاملاً رعایت شده باشد، اطلاق صفت مظلوم به بازندگان جایز نیست؛ هرچند که باخت برای آنها ناگوار باشد. ظالمانه بودن قرض ربوی ناشی از این است که قرض دهنده همیشه در موضع قدرت و تحمیل اراده خود است در حالی که قرض گیرنده در موضع ضعف و اضطراب

قرار دارد. به سخن دیگر، قواعد بازی (شرایط داد و ستد قرض و نرخ ربا) توسط بازیکنی که در موضع قدرت است تحمیل می شود و از این رو، برنده همیشه از پیش معلوم است و به این سبب بازی غیر عادلانه انجام می گیرد. اما در نظام بهره چنین وضعیتی اصلاً وجود ندارد: قواعد و شرایط بازی (از جمله نرخ بهره) خارج از اراده وام دهندگان و وام گیرندگان است و برخلاف روابط ربوی، اراده خاص هیچ کدام از طرفین نمی تواند بر دیگری تحمیل شود. به این لحاظ از ظالمانه بودن نظام بهره نمی توان سخن گفت، حتی اگر نتایج احیاناً بسیار ناخوشایندی برای یکی از طرفین - که از قبل نمی توان آن را معلوم نمود - پیش آید. هر نتیجه نامطلوبی را نمی توان ظالمانه تلقی نمود؛ همچنان که می توان گفت نتایج زلزله، سیل و مانند آن، علی رغم آن که ممکن است بسیار فاجعه آمیز باشد، یقیناً ظالمانه نیست. مفهوم ظلم متضمن وجود اراده مختار و آگاهانه در روابط میان انسانهاست. نتایج ناخواسته اعمال انسانها را نمی توان حمل بر ظلم نمود. در تجارت و به طور کلی در عقد بیع، که شرع اسلام آن را حلال و جایز شمرده، ممکن است به عللی که خارج از اراده آگاهانه شخص یا اشخاص معینی بوده، اما در عین حال ناشی از اعمال آنهاست، عده ای به شدت متضرر شوند. آیا چنین نتیجه ای را می توان ظالمانه دانست؟ یقیناً نمی توان؛ زیرا ظلم زمانی معنا دارد که یکی از طرفین با تحمیل اراده خاص خود بر دیگری او را دچار زیان سازد. نظام بهره دریای مدرن، همانند عقد بیع و تجارت است و شباهت آن با قرض ربوی تنها ظاهری و صوری است. زیرا در نظام بهره، اراده خاص هیچ کس بر دیگری تحمیل نمی شود و در واقع نرخ بهره و شرایط قرارداد توسط اوضاع بازار (سرمایه) معین می گردد.

آقای موسویان معتقدند که «اسلام با تحریم نظام بهره، شیوه جدیدی در قیمت گذاری سرمایه ارائه می کند.»<sup>۱۷</sup> که در واقع همان نظام مشارکتی است که قبلاً به آن اشاره رفت. در اینجا نیز نویسنده محترم در تشخیص منزلت سرمایه در نظام اقتصادی مدرن به خطا رفته اند. قیمت گذاری سرمایه بر اساس نظام مشارکتی یا سود امکان پذیر نیست؛ به این دلیل ساده که سود بعد از عملکرد اقتصادی بنگاه تحقق می یابد و بنابراین بنگاه زمانی که از سرمایه به عنوان عامل تولیدی استفاده می کند، هیچ قیمتی برای آن (غیر از بهره) متصور نیست. اشتباه آقای موسویان ناشی از غفلت از این موضوع است که برای بنگاه میان هزینه و درآمد سرمایه تفاوت وجود دارد و این دو الزاماً یکی نیستند. بنگاه نمی تواند درآمد سرمایه را، در عین حال، هزینه تلقی کند. زیرا هزینه پدیده ای قبل از تولید و فروش است، در حالی که سود پدیده ای است پس از فروش. از این رو، نظام مبتنی بر سود (نظام مشارکتی) را نمی توان جایگزین نظام مبتنی بر هزینه (نظام بهره) کرد. به سخن دیگر، کاربرد نرخ بهره عبارت است





از: نشان دادن میزان کمیابی نسبی سرمایه و راهنمایی بنگاه در اتخاذ استراتژی مناسب اقتصادی و انتخاب میان روشهای «سرمایه بر» یا «کاربر» تولیدی، به منظور بهینه کردن شیوه تولید و صرفه جویی حداکثر در هزینه ها. اگر نرخ بهره ای در کار نباشد، بنگاه قطب نمای لازم را جهت اتخاذ طریق مناسب برای تولید در اختیار نخواهد داشت و ناگزیر، استفاده از منابع تولیدی نمی تواند به صورت بهینه صورت گیرد. باید توجه نمود که هر منبع کمیابی در بازار، ناگزیر قیمتی متناسب با کمیابی نسبی خود دارد و برای استفاده از این منبع کمیاب، به ناچار باید قیمت (هزینه) آن را پرداخت. با بخشنامه، دستور دولتی و یا حکم قضایی نمی توان کمیابی را از میان برداشت و تازمانی که کمیابی وجود دارد، منبع کمیاب الزماً دارای قیمت، و استفاده از آن مستلزم هزینه خواهد بود. علت این که قوانین ضد بهره هیچ گاه در عمل قابل اجرا نیستند همین است. قانونی که خلاف طبیعت اشیاء و پدیده های واقعی است نمی تواند در عمل کاربرد موفقیت آمیزی داشته باشد.

نظام بهره، علاوه بر آنچه گفته شد، دارای کارکردهای بسیار مهم و حیاتی اقتصادی است که «نظام مشارکتی» به تنهایی فاقد آن است. نظام بهره یا نظام بانکی جدید؛ همچنان که قبلاً اشاره شد، مبتنی بر سپرده گذاری پس اندازکنندگان است؛ یعنی پدیده ای که در نظام مشارکتی هیچ جایی ندارد و اساساً امکان پذیر نیست. حذف نظام سپرده گذاری، افراد جامعه را از انتخاب بسیار مهم و حیاتی محروم می سازد، به این معنا که پس اندازکننده در برابر تنها دو انتخاب ممکن قرار می گیرد: قرض الحسنه و سرمایه گذاری مستقیم (مشارکت). تبدیل پس انداز به قرض الحسنه، در جوامع مدرن امروزی، در عمل به معنای از دست دادن ارزش واقعی پس انداز است. زیرا به علت وجود شرایط تورمی، تغییر سریع قیمت های نسبی و هزینه فرصت سرمایه، از قدرت خرید پس انداز که اغلب به صورت پول اعتباری است کاسته می شود. در این وضعیت، پس اندازکننده برای جلوگیری از کاهش ارزش واقعی پس انداز خود، انتخاب دیگری، جز سرمایه گذاری مستقیم (مشارکت) ندارد. اما سرمایه گذاری (مشارکت)، همچنان که آقای موسویان بر آن تأکید ورزیده اند، متضمن به خطر انداختن پس انداز یعنی انتظار احتمال سود یا زیان است. تجربه تاریخی نشان داده است که حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی، که بازار سرمایه و بورس گسترده ای وجود دارد و از این رو، امکان مشارکت مستقیم مردم در سرمایه گذاریها به آسانی و با اطمینان بیشتر فراهم است، بخش بزرگی از پس اندازکنندگان، بخصوص صاحبان درآمدهای کم و متوسط، از سرمایه گذاری مستقیم و به خطر انداختن پس انداز مختصر خود اکراه دارند و ترجیح می دهند آن را با اطمینان بیشتری به صورت سپرده نزد بانکها

نگهدارند؛ هر چند که نرخ بهره واقعی مورد انتظار آنها کمتر از نرخ سود احتمالی سرمایه گذاری باشد. محروم کردن این گروه وسیع از پس اندازکنندگان از سپرده گذاری، آنها را ناگزیر به سوی تبدیل پس اندازها به طلا، جواهرات، ارز خارجی و یا برخی کالاهای مصرفی بادوام سوق می دهد. به سخن دیگر، پس اندازها تبدیل به سرمایه گذاریهای غیرمولد می شوند و اقتصاد جامعه از منابع مهم سرمایه ای در جهت فعالیتهای تولیدی محروم می گردد. کارکرد مهم و اساسی نظام بانکداری مبتنی بر سپرده گذاری، عبارت است از هدایت پس اندازهای کوچک و متوسط، که در کل جامعه اغلب رقم چشم گیری را تشکیل می دهند، به سوی تولید و سرمایه گذاری مولد. با از میان برداشتن نظام سپرده گذاری، نه تنها پس اندازکنندگان از حق انتخاب مطلوبی بی نصیب می شوند، بلکه مهم تر از آن، بخش بزرگی از منابع پولی و سرمایه ای جامعه به هدر می رود.

همان گونه که من در مقاله پیشین (نقد و نظر، شماره ۱۲) تأکید داشتم، سپرده گذاری مبتنی بر بهره در بانکهای امروزی چون ناگزیر بر اساس نرخ بهره اسمی صورت می گیرد و نیز به علت این که در هر صورت کاملاً مصون از خطر سوخت شدن و در نتیجه ورشکستگی احتمالی بانک نیست، در حقیقت به نوعی مشارکت در فعالیت اقتصادی بانک باید تلقی شود. سپرده گذاری، همانند سرمایه گذاری، در معرض سود یا زیان است؛ با این تفاوت که دامنه سود یا زیان سپرده گذاری محدودتر از سرمایه گذاری است و همین امر در واقع انگیزه ای است برای جذب پس اندازهای افراد محتاط. تفاوت ماهوی ربا و بهره در این است که در قرض ربوی، وام دهنده از موضع قدرت، شرایط خود را بر وام گیرنده تحمیل می کند و با یقین از نفع خود، او را دچار خسران و زیان می سازد و این در حقیقت علت ظالمانه بودن قرض ربوی است. در حالی که در بانکداری مبتنی بر بهره، اولاً عقد قرض میان پس اندازکننده و سرمایه گذار نهایی بسته نمی شود و بانک به عنوان واسطه مالی، با اتکا به منابع پس انداز شده، دست به ایجاد اعتبارات (پول) جدید زده و با مسئولیت خود آن را تحت شرایطی به سرمایه گذاران وام می دهد. با توجه به وجود رقابت در بازار پولی، واضح است که نه وام دهنده در موضع تحمیل اراده و شرایط انحصاری خود است و نه وام گیرنده. بنابراین، در چنین شرایطی که هیچ طرفی در موضع قدرت و تحمیل اراده و منافع خود نیست و نمی تواند باشد، سخن گفتن از ظلم معنایی ندارد؛ حتی اگر یکی از طرفین، که از پیش معلوم نیست قرض دهنده است یا قرض گیرنده، احیاناً دچار خسران گردد. آقای موسویان می توانند مدعی شوند که نظام بانکداری مدرن برای اقتصاد جامعه مضر است و باید آن را اصلاح یا جایگزین کرد.





درباره این ادعا می توان بحث علمی (اقتصادی) کرد. اما ایشان نمی توانند مدعی شوند که نظام بانکداری مدرن ظالمانه است و احکام مربوط به ربا را می توان به آن تعمیم داد. قیاس ربا و بهره بانکی از جهت معرفت شناختی و هستی شناختی، و نیز به خاطر ظالمانه بودن روابط، قیاس مع الفارق است و تنها شباهت موجود میان این دو پدیده، صرفاً امری ظاهری است.

در پایان، ذکر این نکته خالی از فایده نیست که آقای موسویان در نقد مقاله پیشین من، دو تز یا نظریه ارائه شده در خصوص تفاوت ربا و بهره را مورد ارزیابی و سنجش منقدانه قرار داده بودند: یکی مسأله قطعیت یا عدم قطعیت درآمد از پیش تعیین شده، و دیگری منزلت اقتصادی ربا و بهره بانکی و چگونگی تعیین نرخ آنها. ما در پاسخ به انتقادهای ایشان تأکید ورزیدیم که به علل معرفت شناختی و هستی شناختی، مفهوم درآمد واقعی و نیز بهره سرمایه به عنوان بازدهی نهایی سرمایه در صدر اسلام وجود نداشت و نمی توانست وجود داشته باشد. بنابراین ما در خصوص بهره سرمایه به طور کلی، و بهره اسمی و واقعی به طور خاص، در جوامع امروزی با مسأله ای رو به رو هستیم که حکم شرعی دست اول درباره آن وجود ندارد و لذا بدون توجه به فلسفه حکم نمی توان به صرف شباهت ظاهری درباره آن قضاوت کرد. اگر علت تحریم قرض ربوی، ظالمانه بودن آن است، همچنان که آقای موسویان نیز بر آن تأکید دارند، در این صورت برای تعمیم تحریم ربا به بهره باید با استدلال علمی و اقتصادی محکمی نشان داد که نظام بهره نیز ظالمانه است. ما در سطور گذشته کوشیدیم نشان دهیم که نه تنها استدلال نویسنده محترم در این خصوص قانع کننده نیست، بلکه نظام بانکداری مبتنی بر بهره دارای کارکرد اقتصادی بسیار مهمی است که حذف آن منتهی به ناممکن شدن محاسبه هزینه تولید، تخصیص نامطلوب منابع، پایین آمدن بهره وری اقتصادی و خلاصه، هدر رفتن بخش مهمی از منابع سرمایه ای و در نتیجه، کاهش سطح رفاه در جامعه می گردد. دو تز یا نظریه مورد اشاره آقای موسویان در مقاله پیشین من، در واقع مقدمه های استدلالی بودند برای رسیدن به این نتیجه که اگر قرض ربوی عقد ظالمانه ای است، بانکداری مدرن مبتنی بر بهره نه تنها نظام ظالمانه ای نیست، بلکه تدبیر اقتصادی بسیار مهم و مفیدی است در جهت رفاه هرچه بیشتر مردم و جلوگیری از اتلاف منابع. با این تفصیل، به نظر می رسد که شیوه ادامه بحث منطقی در این خصوص، استدلال عقلی و علمی درباره منزلت، کارکرد و نتایج اقتصادی قرض ربوی در دنیای قدیم (صدر اسلام) و نظام بانکداری مبتنی بر بهره در دنیای امروزی باشد، تا شیوه نقلی نشان دادن شباهت ظاهری میان ربا و بهره بانکی.



پی نوشتها:

۱. سید عباس موسویان، «بهره بانکی همان ریاست»؛ نقدی بر مقاله «تفاوت ربا و بهره بانکی»، مجله نقدونظر، شماره ۱۳-۱۴، زمستان و بهار ۱۳۷۶-۱۳۷۷، ص ۴۳۴.
۲. همان، ص ۴۴۲.
۳. موسی غنی نژاد، «مقدمه ای بر معرفت شناسی علم اقتصاد»، مؤسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه، ۱۳۷۶.
۴. موسی غنی نژاد، «سنت، مدرنیته، پست مدرن» گفتگو با اکبر گنجی، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۵.
۵. سیدعباس موسویان، همان، ص ۴۳۸.
۶. همان، ص ۴۴۰.
۷. همان، ص ۴۴۵.
۸. همان، ص ۴۵۳.
۹. همان، ص ۴۵۶.
۱۰. عبدالحسین زرین کوب، بامداد اسلام، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۱۵.
۱۱. همان، ص ۱۵.
۱۲. سیدعباس موسویان، همان، ص ۴۵۴.
۱۳. همان، ص ۴۴۵.
۱۴. همان، ص ۴۵۹.
۱۵. همان، ص ۴۵۹-۴۶۰.
۱۶. همان، ص ۴۶۰.
۱۷. همان.

